

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث مفردات آیهی شریفه سورهی حجرات

بحث در آیه شریفه فعلاً پیرامون برخی از مفرداتی بود که در این آیه وارد شده است. رسیدیم به جملهی « **أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا** » **بِجَهْلَةٍ** ». آیا این جمله علت برای وجوب می آید است؛ می گوید اگر می آید نکنید، اصابه می کنید قومی را از روی جهات؛ یا این که این عبارت به عنوان علت نیست و به عنوان حکمت است؛ فرق میان علت و حکمت این است که اگر « **أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا** » **بِجَهْلَةٍ** را علت قرار دادیم، وجوب می آید وجوداً و عدماً دائر مدار این علت است؛ یعنی هر جا برای انسان جهالت بود، می آید لازم است و الا می آید واجب نیست. اما اگر گفتیم « **أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا** » **بِجَهْلَةٍ** عنوان حکمت را دارد، از وجودش وجود لازم می آید اما از عدمش عدم لازم نمی آید؛ یعنی این طور نیست که بگوییم جایی که جهالت نبود، می آید واجب نیست و جایی که جهالت است، می آید واجب است. پس، از وجودش وجود لازم می آید، یعنی از وجود جهالت وجوب می آید لازم می آید. در اصول، فرق اصطلاحی بین علت و حکمت این است که علت عبارت است از چیزی که « **يلزم من وجوده الوجود ومن عدمه العدم** ». اگر مثلاً در جملهی « **الخمر حرام لأنه مسكر** »، اگر این را علت اصولی قرار دادیم، می گوئیم اگر یک خمری مسكر بود، حرام است و اگر مسكر نبود، حرام نیست.

اما در اصول، وقتی حکمت را در مقابل علت قرار می دهند، یعنی « **ما يلزم من وجوده الوجود لكن لا يلزم من عدمه العدم** »؛ مثال روشنش در مسئله عده زنان است؛ در بعضی از روایات آمده که عده زنان به خاطر مسئله ولد است؛ اما فقها فرموده اند که این عنوان حکمت را دارد؛ یعنی **يلزم من وجوده الوجود**، اگر احتمال ولد باشد، لزوم اعتداد و عده نگهداشتن است، اما **لا يلزم من عدمه العدم**؛ یک زنی شوهرش را ده سال است ندیده، الآن شوهرش او را طلاق می دهد، یقین هم دارند که با هم نبوده اند تا بچه ای باشد؛ اما باز هم می گویند که عده نگاه دارد. حال، در این آیهی شریفه، - (دقت بفرمایید ما هنوز بر وجوب خبر واحد از این آیه بیانی را ذکر نکرده ایم) - « **أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا** » **بِجَهْلَةٍ** چه علت باشد و چه حکمت، نتیجه اش این می شود که معلول عبارت از وجوب می آید است. چرا می آید واجب است؛ برای اینکه قومی را به جهات اصابه نکنید. اما یک احتمال سومی هم در اینجا در کلام فخر رازی آمده و آن این که: « **أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا** » **بِجَهْلَةٍ** ربطی به « **فَمَيَّادُوا** » ندارد؛ بلکه مفعول برای فعل محذوف است؛ « **إِتَّقُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ** » یا بعضی ها گفته اند « **كراهة أَنْ تُصِيبُوا** » به هر حال، این مفعول برای فعل محذوف است. در مورد کلمه ی جهالت نیز چهار احتمال داده شده است: 1- « **عدم العلم** »؛ جهالت در مقابل علم باشد؛ این را مرحوم محقق عراقی در صفحه ی 115 از جلد 3 کتاب نهایة الافکار دارد؛ امام هم در صفحه ی 113 از جلد 2 کتاب تهذیب الاصول جهالت را به معنای عدم العلم گرفته است. 2- جهالت به معنای سفاقت باشد. مرحوم محقق نائینی در صفحه ی 171 از جلد 3 فوائد این نظر را دارد. 3- احتمال سوم را که زمخشری در کشاف داده، این است که جهالت در این آیه به معنای جور، ستم و شدت است. چون پیامبر (ص) وقتی آن خبر را شنید، بنا گذاشتند بر اینکه با قبیله ی بنی مصطلق برخورد شدیدی بکنند؛ به این قرینه، زمخشری گفته مراد از جهالت، جور و غلظت است.

4. احتمال چهارم که در مجمع البیان آمده، این است که جهالت به معنای خطا است. حال، باید یک یک این احتمالات را بررسی کنیم. یک: اگر « [أَنْ تُصِيبُوا ۚ قَوْمًا بِجَهْلَةٍ ۚ](#) » علت باشد و جهالت را هم به معنای عدم العلم قرار دهیم؛ نتیجه این می‌شود که آیه می‌فرماید انجام هر کاری از روی عدم العلم اشکال دارد. و فقط هر جا که علم هست باید انجام شود. وقتی معنا اینطور شد، اینجا دو اشکال مطرح می‌شود؛ یک اشکال این است که اگر « [أَنْ تُصِيبُوا ۚ قَوْمًا بِجَهْلَةٍ ۚ](#) » را علت قرار دادیم، آیا آیه برای وجوب می‌آید دو علت ذکر می‌کند؛ بگوییم یک علت این است که آورنده خبر فاسق است؛ علت دوم این است که اگر فعلی را انجام بدهید، از روی جهالت و عدم العلم است. آیا آیه می‌خواهد دو علت ذکر کند؛ این دو باهم علت واحده هستند؛ یعنی اگر فاسق خبر بیاورد و شما هم علم ندارید. به عبارت دیگر، علت مرکب از دو جزء می‌شود و به انتفای هر جزئی علت منتفی می‌شود. آیه می‌گوید می‌آید جایی است که این دو باهم باشند؛ یک، فاسق خبر بیاورد و دو، عدم العلم باشد. اما اگر فاسق خبر نیاورد، اینجا می‌خواهد علم باشد یا نباشد، یا اگر شما علم داشتید ولو فاسق خبر آورد، می‌آید واجب نیست. آن‌هایی که ذیل آیه را به عنوان تعلیل گرفته و آن را یک علت مستقلة قرار داده‌اند، این اشکال را کردند؛ گفتند آیه می‌گوید اگر فاسق خبر آورد، می‌آید کنید. مفهومش این است که اگر عادل خبر آورد، می‌آید واجب نیست. این مفهوم، اطلاق دارد؛ می‌گوید چه خبر عادل برای شما علم بیاورد و یا نیاورد.

و اطلاق این مفهوم با این تعلیل ذیل سازگاری ندارد. عبارتی را مرحوم شیخ طوسی در کتابتبیان دارد. ایشان در صفحه‌ی 344 از جلد 9 کتاب می‌گوید: آیه از این نظر که دلالت بر حجیت خبر عادل بکند یا نه، اجمال دارد؛ **من لزوم إجمال الآية الشريفة** **لعدم الامكان الأخذ بالشرط والتعليل** ما نمی‌توانیم در این آیه هم شرط که عبارت از فسق است و هم تعلیل را باهم داشته باشیم؛ برای اینکه بینشان تعارض به وجود می‌آید. هم‌چنین مرحوم محقق حائری در کتابدررنیز این را می‌گوید. پس، اشکال اول شد تعارض. حالا تعارض قابل حل است یا نه، آن را عرض می‌کنیم. اشکال دوم این است که اگر تعلیل باشد، تخصیص اکثر لازم می‌آید؛ برای اینکه این علت می‌گوید هر کاری را می‌خواهید انجام بدهید باید علم داشته باشید، و حال آن که ما این همه ظنون خاصه داریم که علم در آن‌ها نیست و بر اعتبار آن‌ها دلیل داریم. پس، ظنون خاصه را از تعلیل این آیه خارج کنیم، مستلزم تخصیص اکثر می‌شود؛ در حالی که آیه ابای از تخصیص دارد. قائلین به تعلیل برای حل هر دو اشکال یا مسئله حکومت را مطرح می‌کنند و یا مسئله ورود را. در اشکال اول می‌گویند تعلیل بر اطلاق مفهوم مقدم می‌شود و حکومت بر آن دارد. نتیجه‌اش این می‌شود که به درد استدلال نمی‌خورد؛ یعنی در مانحن فیه که دنبال این هستیم از آیه استفاده کنیم خبر عادل برای ما حجت است، ولو علم هم نیاورد، اگر آمدم تعلیل را به هر بیانی بر مفهوم مقدم کردیم، دیگر به درد مدعا نمی‌خورد.

و هم‌چنین گفتند ادله ظنون خاصه نگوییم تعلیل را تخصیص می‌زند؛ بگوییم ادله ظنون خاصه بر تعلیل در آیه حکومت دارد. اصطلاح ابای از تخصیص داریم اما ابای از حکومت نداریم. چه اشکالی دارد بگوییم ادله ظنون خاصه دلیلی که می‌آید خبر واحد را حجت قرار می‌دهد، بگوییم بر این تعلیل حکومت دارد؛ یعنی تعلیل می‌گوید باید علم داشته باشید؛ دلیل حجیت خبر واحد هم می‌گوید خبر واحد هم علمی است؛ همین اصطلاحی که رایج است. جوابش این است که - (قبلاً اگر یادتان باشد در سال گذشته این حرف که در کلمات مرحوم نائینی زیاد رایج بود؛ در کلمات مرحوم آقای خوئی هم هست) - که ظنون خاصه عنوان علمی دارد؛ و شما در اصول الفقه هم همین را خواندید؛ گفتیم این حرف‌ها نیست؛ اصلاً مبنای مرحوم نائینی در حجیت امارات از باب تتمیم کشف است؛ و ما گفتیم چنین چیزی نیست؛ هیچ تتمیم کشفی در اینها وجود ندارد؛ علم تعبدی معنا ندارد. بنابراین، اگر ما ذیل را تعلیل بگیریم، اشکال اول تعارض با مفهوم است. اشکال دوم این است که با این ظنون خاصه چه کنیم؟ این ظنون خاصه باید تخصیص بزنند و می‌شود تخصیص اکثر و این قبیح است. تمام این حرف‌ها در فرضی است که جهالت را به معنای عدم العلم بگیریم. دو: اگر جهالت را به معنای سفاهت گرفتیم، عمل سفهی یعنی عمل غیر عقلایی؛ حال، آیه می‌گوید کاری نکنید که خود عقلاً آن را مذمت می‌کنند و نمی‌پسندند؛ یک کاری که نتیجه‌اش برای شما روشن نیست؛ عقلاً می‌گویند اگر انسان کاری را نجام بدهد که نتیجه‌اش برای او روشن نباشد، این کار، کار سفهی است؛ و به این آدم می‌گویند سفیه.

اگر جهالت را به این معنا گرفتیم، و « [أَنْ تُصِيبُوا ۚ قَوْمًا ۚ](#) » را علت قرار دادیم، نتیجه این می‌شود که آیه با تعلیلش می‌گوید باید

کاری کنید که عقلایی باشد و سفهایی نباشد؛ اگر خبر فاسق را بدون تفحص عمل کنید، عقلا می‌گویند سفهایی است؛ اما اگر از همین عقلا سؤال کنیم که اگر به خبر عادل ترتیب اثر داده شود، چه؟ می‌گویند سفهایی نیست. نتیجه این هم حجیت خبر عادل می‌شود. و باز به تعبیر دیگر، اگر آمدم جهالت را به معنای سفاهت گرفتیم، صدر آیه یعنی این قضیه شرطیه به منزله صغری می‌ماند و ذیل آیه به منزله کبری است؛ ذیل آیه می‌گوید هرکاری که غیر عقلایی است، نباید انجام بدهید؛ یکی از مصادیق کارهای غیر عقلایی، عمل به خبر فاسق بدون تبیین است. اما اشکال این چیست؟ اینجا یک اشکال وجود دارد؛ و آن اشکال این است که اگر ما جهالت را به معنای سفاهت گرفتیم، عقلا در امور بسیار مهمه عمل به خبر واحد عادل را هم سفهایی می‌دانند. مثلاً اگر یک عادل خبر آورد پدر شما مریض است و شما هم بلند بشوید راه بیفتید، پنج ساعت راه را طی بکنید تا او را ببینید، اشکالی ندارد، کار سفهایی نکردید؛ اما اگر یک نفر عادل یک خبر بسیار مهمی را برای شما ذکر کرد، شما به مجرد این که یک نفر گفته، اگر ترتیب اثر دادید، اینجا عقلا همین را سفهایی می‌دانند؛ اگر ما جهالت را به معنای سفاهت گرفتیم، اشکالش این است که دیگر از این آیه نمی‌توانیم برای مطلق خبر استفاده کنیم؛ در حالی که ادّعای قائلین به حجیت خبر واحد این است که خبر واحد حجیت دارد، چه در امور مهمه باشد و چه در امور غیر مهمه. پس، جهالت به معنای سفاهت نیز دچار این اشکال است. إن شاء الله فردا.